



مؤمن، اهل مکر نیست و مرز مکر و زیرکی را می‌داند

آیت الله قرهی گفت: مؤمنی که سیّاس کِیّاس است، یکی از خصایصش این است که به جایی می‌رسد که مرزها را می‌شناسد، مرز بین کفر و اسلام، مرز بین خدعه و زیرکی، مرز بین مکر و فطانت و ... را می‌فهمد.

آیت الله قرهی گفت: مؤمنی که سیّاس کِیّاس است، یکی از خصایصش این است که به جایی می‌رسد که مرزها را می‌شناسد، مرز بین کفر و اسلام، مرز بین خدعه و زیرکی، مرز بین مکر و فطانت و ... را می‌فهمد.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر مشروح درس اخلاق اخیر آیت الله قرهی است که در ادامه می‌خوانید؛

برترین مجالس دنیا

«أفضل المجالس، مجالس الذکر»؛ فرمودند: برترین، بالاترین و با فضیلت‌ترین مجالس، مجالس ذکر است. ذکر یعنی انسان یادش بیاید که کیست، چیست، از کجاست، به مبدأ خود تفکر کند، به حرکت خود باندیشد و به غایت خود تأمل داشته باشد. ذکر یعنی یاد آن کسی که انسان را آفرید.

مجلس ذکر یعنی مجلسی که انسان را به معرفت برساند. مجلس ذکر، مجلس یادآوری است که به انسان بگوید: تو از کجایی و چه کاری باید انجام بدهی و به کجا بروی. اخلاق، مجلس ذکر است. بحث اخلاق، بحث تأمل، تدبّر و تفکر در خویش خویش انسانی است. از بالاترین مجالس، مجلس اخلاق است که انسان را متنبّه، بیدار و هشیار کند و او را به خوداندیشی وادار کند. اگر کسی این‌گونه شد، آرام آرام به معرفت نفس می‌رسد و هر کس به معرفت نفس رسید، به معرفت ربّ نیز خواهد رسید، «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

لذا مجالس اخلاق، مجالس ذکر عظیم است. مجالس اخلاق، مجالس بریدن از دنیا و مافیها و رسیدن به حقیقت انسانی است، ولو ساعاتی انسان از دنیا و مافیهایش جدا شود و به خود بیاندیشد که من چه کردم و بر سر سرنوشت انسانی خودم که باید خلیفه‌ی الله می‌شدم، چه آوردم؟

پس خصوصیات مجالس ذکر، تأمل و تفکر در انسانیت انسان است و نهایتاً به بیداری و این‌شاءالله حرکت به سمت پروردگار عالم می‌انجامد. اخلاق، اعظم و اکبر این مجالس است.

مجالس ذکر، انسان را به تفکر می‌اندازد و بحث ما هم این بود: اگر انسان بخواهد از رذائل دور شود، باید به فضائل اخلاقی بیاندیشد. چون حسب روایات شریفه‌ی این‌که بیان کردیم، هر کس به هر چه بیاندیشد، نهایت قضیه، به آن مطلب ورود پیدا می‌کند. اگر نعوذ بالله به پلیدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها فکر کند، خدای ناکرده یک موقع می‌بیند که مبتلا شده است و اگر به خوبی‌ها بیاندیشد، حتّی احوال خوبان عالم را مطالعه کند، در خوبی‌ها قرار می‌گیرد.

نسخه‌ای برای خروج از رذائل

در این جلسه می‌خواهم اصرار بر این موضوع داشته باشم؛ چون رسیده است و آن، این است: هر کس در هر رشته‌ی تحصیلی هست، هر کس با هر مشغله‌ی فکری و شغلی هست، حتماً در طیّ هفته و اگر شد هر روز، حالات بزرگان را مطالعه کند که عجیب اثر می‌گذارد. فرمودند: ولو به تکرارش. یعنی اگر یک مرتبه کتابی را از احوالات مردان الهی و کسانی که طیّ طریق کردند، خواندید، باز هم آن را بخوانید.

خواندن حالات اولیاء خدا و اعظام، یک تنبّه است، انسان را بیدار می‌کند و سبب می‌شود او بیاندیشد که اینان که با این فضائل هستند، چه کردند که این‌گونه شدند و چرا من این‌گونه نیستم؟! لذا شاید خواندن حالات بزرگان، خودش عامل حرکت باشد.

پس به نظر بنده می‌آید فرض است (نه وجوب به آن معنا که بعضی ایراد بگیرند؛ چون هر کسی از ظنّ خود شد یار من) که انسان، هر کس در هر شغلی هست، با خواندن فضائل اهل فضل و علمای عامل، تأملی در حرکات آنان و

خودش داشته باشد، ولو روزی یک ورق. نمی‌زنم؛ گویم: تمام وقتتان را بگذارید، اما ولو ده دقیقه در روز را به این امر اختصاص دهید. این‌زنم؛ قدر ما وقت‌زنم؛ ها داریم که تلف می‌زنم؛ شود، مع‌زنم؛ الأسف (با تأسف بسیار زیاد) چقدر پیامک‌زنم؛ ها، لطیفه‌زنم؛ ها و ... می‌زنم؛ خوانیم و دقایق عمرمان، پای فیلم‌زنم؛ ها و سریال‌زنم؛ ها هدر می‌زنم؛ رود، اما ده دقیقه تأمل نمی‌زنم؛ کنیم.

پس اگر انسان هر روز ده دقیقه حالات بزرگان را مطالعه کند، آن احادیثی که می‌زنم؛ خواند و می‌زنم؛ شنود، بعدها بر روی او اثر می‌گذارد. این یک کد و دستورالعملی است که اولیاء دادند.

شاید بپرسیم: چه کنیم فکر ما هم الهی شود و از تفکر در رذائل خروج پیدا کنیم و حالمان، حال خوبان عالم شود، نسخه‌زنم؛ ی این مطلب چیست؟ یکی از نسخه‌زنم؛ ها این است: چه جوان، چه پیر، چه زن و چه مرد، در هر موقعیت شغلی که هست، هر روز ولو ده دقیقه و یا یک ورقه در حالات اولیاء خدا مطالعه کنیم. تفکر در این فضائل سبب می‌زنم؛ شود که انسان به این مطلب برسد که مگر آن اولیاء الهی چه کردند که من نتوانستم و این‌زنم؛ طور جلو می‌زنم؛ رود. لذا این را برای خودمان فرض بدانیم، بعد ببینیم چه غوغایی می‌زنم؛ شود.

رذائل قوه‌زنم؛ ی تفکر

مکر تفکر! مکر به خود! (برای اهل عبادت) خودبرتربینی و طلبکاری از خداوند

وقتی انسان در فضائل، تفکر کرد، از غفلت دور می‌زنم؛ شود. یکی از مطالبی که غفلت می‌زنم؛ آورد، مکر فکری است.

یکی از نکاتی که اولیاء خدا بیان فرمودند، این است: نفس، تفکر و قوه‌زنم؛ ی عاقله، رذائلی دارد که از جمله‌زنم؛ ی آن‌زنم؛ ها، مکر است. خدعه و مکر، دو نوع است.

یک مورد این است که به خود انسان، خدعه می‌زنم؛ کند که این هم باز شقوقی دارد و برای هر کس یک طور وارد می‌زنم؛ شود. اما یکی از شقوق آن، این است که برای اهل عبادت و به ظاهر تقوا، می‌زنم؛ گوید: به هر حال تو از دیگران برتر هستی.

عرفای عظیم‌زنم؛ الشّان بیان فرمودند: اگر کسی از خدا طلب‌زنم؛ کار شد، دلیلش این است که به خدعه‌زنم؛ و مکر قوه‌زنم؛ ی عاقله یا تفکر دچار شده است. چون آن کسی که از خدا طلب‌زنم؛ کار است، یعنی برای خود، ارزشی را قائل شده که می‌زنم؛ گوید: چون من چنین و چنان کردم، نتیجه‌زنم؛ اش این است که پروردگار عالم هم باید چنان کند. لذا از پروردگار عالم طلب‌زنم؛ کار می‌زنم؛ شود.

یکی از مواردی که حتماً بدانید اهل معرفت و عرفای عظیم‌زنم؛ الشّان در وجود خودشان، آن را ملکه کردند، این است: هیچ‌زنم؛ گاه از پروردگار عالم طلب‌زنم؛ کار نیستند، واقعاً به مقام رضا به معنای حقیقی آن رسیدند، واقعاً می‌زنم؛ گویند: رضیتُ بالله ربّاً، تسلیم محض پروردگار عالم هستند، حتّی ولو به لحظه‌زنم؛ ای هیچ مقام معرفتی و کشفانی نسبت به امور معنوی هم نخواستند و آنچه هبه کردند، از ناحیه‌زنم؛ ی خداوند بوده و خود خدا هبه کرده و این‌زنم؛ ها تقاضا نکردند. نه از باب این که نعوذبالله مغرور هستند، بلکه از این باب که این‌زنم؛ ها عبد خدا هستند.

لذا یکی از مکرهای قوه‌زنم؛ ی تفکر - که از رذائل قوه‌زنم؛ ی تفکر، خدعه و مکر است - مکر به خویشتن خویش است که انسان به خود، مکر کند. تصوّر کند که اگر فلان عمل را انجام دادم، خدا هم باید در قبالش این کار را انجام دهد. این‌زنم؛ گونه طلب‌زنم؛ کار می‌زنم؛ شود که می‌زنم؛ گوید: چه فایده ده سال، بیست سال، سی سال، آمدم، رفتم، در مباحث اخلاق کار کردم، از رذائل دور شدم، چشم، گوش، زبان و ... را کنترل کردم، اما از ناحیه‌زنم؛ ی خداوند هیچ چیزی به من نرسید!

عبد خدا و اهل معرفت اصلاً این‌زنم؛ گونه نیستند، می‌زنم؛ گویند: لطف، بزرگواری، عنایت و محبّت خدا بود که اجازه داد و من را کنترل کرد. من هم عرضه داشتم: الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً. لذا او هم بالجد من را مراقبت و مواظبت کرد و یک آن، به حال خودم وانگذاشت و إلا اگر من را رها کرده بود، چشمم خطا می‌رفت. اگر به یک چشم به هم زدن و کمتر از آن، رها شده بودم، الآن در قعر ظلمات بودم و در شهوات، رذائل، پلشتی‌زنم؛ ها و زشتی‌زنم؛ ها غوطه خورده بودم و مجسمه‌زنم؛ ی بدی‌زنم؛ ها و زشتی‌زنم؛ ها بودم.

لذا نه تنها طلب‌کار از پروردگار عالم نیستند، بلکه برعکس می‌گویند: من ممنونم، متشکرم که پروردگار عالم اجازه نداد چشمم خطا برود. نمی‌گوید: چرا بعد از بیست سال چیزی به من نرسید، بلکه برعکس می‌گوید: ممنونم که گوشم، چشمم و ... را کنترل کرد و دائم هم می‌گوید: خدا! اگر تو من را کنترل نکنی، بدبختم.

شیطان، هر روز به نوعی متفاوت برای فریب می‌آید!

لذا بحث ما این است که چگونه از رذائل فکری بیرون بیایم که بیان کردیم: در فضائل فکری تأمل کنیم. الآن هم داریم نکات فضائل فکری را بیان می‌کنیم که یکی از آن‌ها این بود که در حالات اولیاء خدا مطالعه کنیم. این یک دستورالعمل خوبی برای هر کسی در هر مقام و پستی که هست، می‌باشد. نگوییم: وقت نداریم، ما وقتمان را در هر جایی تلف می‌کنیم، ده دقیقه هم حالات بزرگان را مطالعه کنیم.

اگر انسان به این حال، رسید مراقبه می‌کند که فریب این خدعه‌ی فکری را نخورد. بیان کردیم یکی از موارد خدعه‌ی فکری و مکرهای قوه‌ی تفکر به خودمان برمی‌گردد و هر بار برای هر کسی شقوقی دارد. لذا باز هم بیان می‌کنم که عزیزان من این ذکر «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و اعوذ بالله ان يحضرون ان الله هو السميع العليم» را حتماً بخوانید. من خطبه‌ام را هم بدون این عبارت شروع نمی‌کنم. اگر باورمان می‌شد که شاهد و ناظری هست و به حقیقت به خدا پناه می‌برداریم، حاضر نمی‌شدند و حضور شیاطین به علت غفلت ماست.

ما باور نداریم که شیطان هر بار به نوعی می‌آید. اگر می‌خواهید بدانید که شیطان چقدر مکار، اهل خدعه و وارد است، دستش پر است و امکان دارد ما را فریب دهد، این را بدانید که اولیاء خدا و عرفا می‌فرمایند: شیطان هر روز به شکل جدیدی ما را فریب می‌دهد. یعنی فکر نکنید فریب او یک نوع است و اگر سال اول و دوم متوجه نشوم، بالاخره سال سوم می‌فهمم. سالانه و ماهانه نیست، بلکه هر روز به یک نوعی بیرون می‌آید. الوان مختلفه، معلوم می‌شود چند رنگ هم هست و این مکار مجرب چقدر بلد است و ما هم غافلیم.

برخی مواقع هم فکر می‌کنیم که ما چقدر راحت توانستیم شیطان را ضربه فنی کنیم. غافل از این که او چقدر راحت ما را ضربه فنی کرده است و ما فریب خوردیم. خیلی عجیب است. این ملعون و ایادی‌اش حاضر هستند، «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين» ما نمی‌فهمیم و نمی‌شنویم، ما آگاه و عالم نیستیم. گاهی حتی سوادش را هم نداریم، چه برسد به علمش. همزات همین است که هر روز به یک رنگی می‌آید و یک طور مکر می‌کند. جنگ نرم همین است؛ یعنی دیروز یک نوع و امروز نوع دیگر. منتظر نباشیم همان‌طور که پریروز آمد، امروز هم بیاید. دستش پر است و هر بار به یک نوعی می‌آید.

این مباحث عامل یأس نیست، بلکه عامل هشیاری و بیداری است. اگر انسان بالجد لحظه‌ای از پناهگاه بیرون بیاید، غافل است. آن مجرب از زمان ابانا آدم و امنا حوا تا به امروز تجربه دارد و قسم خورده که همه را به اغوا می‌کشاند. کاش ما هم وقتی قسم می‌خوریم، دروغ نمی‌گفتیم. شیطان تا به حال حداقل پای این قسمی که خورده و گفته: فبعتک لاغوينهم اجمعين، محکم ایستاده است که همه‌ی ما را به اغوا بکشاند و هر روز به یک نوع و صورتی.

اگر این فریب شیطان را باور می‌کردیم، برنده بودیم. این مقام یقین که این همه بزرگان و اهل معنا بیان می‌کنند، عجیب است. اگر به این مقام یقین رسیده بودیم، خودمان را یله و رها نمی‌کردیم و خوش خوشانمان نبود که به مسئله بخندیم، آن را باور نکنیم و یک روز جدی بگیریم، یک روز رها کنیم، یک روز شل کنیم و یک روز سفت‌تر کنیم. باید باور کنیم آن ملعون قسم خورده و سر قسم خودش هم هست و هر روز هم با یک دام جدیدی جلو می‌آید.

لحظه‌ی صعود و لحظه‌ی سقوط!

اگر کسی تصوّر کند شیطان دیگر نمی‌تواند برای من دام بیاندازد، من دیگر محاسنم در این راه، سفید شده است؛ اتفاقاً همان لحظه‌ای که این مطلب را گفت، خودش خبر ندارد که همان لفظ هم دام شیطان بوده است. یعنی شیطان می‌گوید: عجب قشنگ تو را در دام انداختم. لذا این هم از خود همان دام‌های شیطان

است.

عزیزان من! شوخی&znj; بردار نیست. ابوالعرفا، آیت&znj; الله العظمی ادیب(اعلی الله مقامه الشریف) می&znj; فرمودند: در مطالب معرفتی، لحظه است که انسان را بالا می&znj; برد و لحظه است که انسان را زمین می&znj; زند، اگر غفلت کنیم. مگر نفرمودند: لا&znj; إلا ان فی ایام دهرکم نفحات&znj;، لحظه بود. لا&znj; فتعرضوا لها&znj; خود را در مقابل آن قرار دهید. لحظه است که انسان را بالا می&znj; برد و لحظه است که انسان، ساقط می&znj; شود.

لذا بارها بیان کردم که هر چه بزرگان به مقامات معرفتی&znj; شان اضافه می&znj; شد و بالاتر می&znj; رفتند، گریه، ناله و فغان و پناه بردنشان به خدا هم بیشتر می&znj; شد. دیگر نمی&znj; گویند: من شجاع شدم، بزرگ شدم و ...، بلکه دائم می&znj; گویند: ما طفل راهیم.

یک مرتبه هم در درس اخلاق بیان کردم که آن ولی خدا می&znj; فرمود: خوب است که انسان عروسک خیمه شب&znj; بازی مولایش باشد و هر کاری که او می&znj; خواهد، انجام دهد. نوه&znj; ی آن ولی خدا را پیش ایشان گذاشته و رفته بودند. وقتی آمدند، به آن&znj; ها گفته بود: من امروز با این بچه کارتون دیدم. چه کارتونی هم دیدم! - ببینید اولیاء خدا حتی کارتون را هم که به خاطر مشغول کردن بچه می&znj; بینند، با چه نگاهی می&znj; بینند - پینوکیو هنوز چوب بود، به سیرک رفت. دید کسی دارد به شاهزاده خانم ظلم می&znj; کند، آن وسط رفت و همه چیز را به هم زد. این&znj; های هم که گوش می&znj; دادند، می&znj; خندیدند که آقا امروز چه می&znj; گوید. در آخر فرموده بودند: خدا کند ما هم مثل آن عروسک خیمه شب بازی در دست مولایمان باشیم و یله و رها نشویم. اگر یله و رها شویم، مانند پینوکیو همه چیز را خراب می&znj; کنیم.

روبارویی ابلیس و اولیاء خدا در لحظات آخر

اولیاء خدا این&znj; طور پناه می&znj; برند و جدی اعوذ بالله می&znj; گویند و هر چه بالاتر هم می&znj; روند، وحشتشان بیشتر می&znj; شود. چون می&znj; بینند آن ملعون، تا قبلش، شیطان&znj; های ضعیف&znj; تری را می&znj; فرستاد، اما هر چه بالاتر می&znj; روند، شیطان&znj; های قوی&znj; تر را می&znj; فرستد.

فکر می&znj; کنید شیطان اعظم، ابلیس، خودش برای من و شما می&znj; آید؟ پس چرا می&znj; گویم: لا&znj; اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین&znj;؟ ابلیس، شیطان اعظم، خودش که برای من و شما نمی&znj; آید، شیطان&znj; ها و بچه شیطان&znj; های می&znj; آیند. هر چه بالاتر برویم، شیطان&znj; های قوی&znj; تری را می&znj; فرستد و به او می&znj; گوید: حالا نوبت توست، تو به سراغ او برو. مدام بالا می&znj; رود و شیطان&znj; ها هم قوی&znj; تر می&znj; شوند.

لحظه&znj; ی مرگ برخی از اولیاء خدا و عرفای عظیم&znj; الشان دیده شده که شیطان، خودش آمده است. ابوالعرفا(اعلی الله مقامه الشریف) می&znj; فرمودند: ما در لحظه&znj; ی مرگ سلطان&znj; العارفین، سلطان&znj; آبادی بزرگ(اعلی الله مقامه الشریف) دیدیم که ایشان، لیخندی زدند. گفتیم: حتماً ابی&znj; عبدالله(علیه الصلوة والسلام) آمده است. بعد جمله&znj; ای گفت، گفت: من از تو می&znj; ترسم و می&znj; دانم حالا آمدی که دینم را بگیری، اما من آن موقع مدام آقا را صدا زدم و او زودتر آمد، اگر تو زودتر آمده بودی، شاید من هلاک شده بودم.

ابوالعرفا(اعلی الله مقامه الشریف) می&znj; فرمودند: معلوم شد که خود شیطان برای ایشان آمده بودند. لذا شیطان تا دم مرگ هم انسان را رها نمی&znj; کند و در آن زمان است که یک موقع می&znj; بینی خودش می&znj; آید.

پس این که کسی بگوید: من که دیگر خوب هستم، همان لفظ شیطان است. چون شیطان هم گفت: لا&znj; خیر منه&znj; من بهتر از او هستم.

لذا یکی از خدعه&znj; های تفکر برای اهل ایمان این است که به پروردگار عالم معترض شوم که چرا به من چیزی ندادی؟! بیست سال است من اخلاق می&znj; آیم، مراقبه می&znj; کنم و ... معلوم می&znj; شود که بیست سال در فریب و خدعه بودیم و شیطان داشت ما را قلق می&znj; داد و متوجه نبودیم. خود را بزرگ می&znj; بینم و می&znj; گویم: بالاخره بعد از بیست سال که یک چیزی به آدم می&znj; دهند. همین طلب&znj; کار بودن از خدا،

کار شیطان است، این که عبد بودن نیست.

کار خیر کردن و کار شرّ نکردن، تکلیف است!

خدعه برای بعضی‌ها این است که عمل خیر انجام بده، عمل شرّ تو از بین می‌رود. لذا می‌زنند؛ بینی فردی که بسیار شرور است، یک عمل خیر می‌زنند؛ کند، بعد طلب‌زنند؛ کار است و می‌زنند؛ گوید: خدایا! به هر حال من که این کار خوب را انجام دادم، پس چه شد؟!

دلیل این است که ما معرفت پیدا نکردیم. لذا باید هر روز این را مرور کنیم: این اعضاء و جوارح برای من نیست، من آن‌ها را خلق نکردم، پس چرا تا کاری انجام می‌دهم، طلب‌زنند؛ کار هستم؟! چرا با این اعضاء و جوارح که خالقش کس دیگری بوده، هزار کار شرّ کردم، حالا می‌زنند؛ خواهم با یک کار خیر، بگویم: همه‌ی بدی‌ها باید از بین برود؟!

اولاً کار خیر، وظیفه و تکلیف است. کار شرّ نکردن هم تکلیف است. اصلاً فرض بگیریم که ثوابی در کار خیر نیست - گرچه خداوند ثواب هم قرار داده است - اما بر ما فرض است که کار خیر کنیم و از شرّ دوری کنیم. چون این اعضاء و جوارح برای ما نیست. دست، پا، زبان، چشم و ... برای من نیست. من باید مطیع باشم، بینم خالق که این‌ها را خلق کرده، چه خواسته است. گفته: راجع به چشمت این کار را انجام بده، از این‌جا به بعد توقف کن، از این‌جا حرکت کن، دست و پاهایت هم همین‌طور و چرا زبانت همین‌طور می‌چرخد.

چرا روایت داریم که در زمان پیامبر بعضی‌ها ریگ به دهان می‌زدند؛ گذاشتند - نمی‌خواهم بگویم ما هم این کار را انجام بدهیم، نه می‌توانیم، نه شرط زمان و مکان ایجاب می‌کند - ؟ برای این که بگویند: زبان برای خودم نیست. بارها و بارها شده که وقتی این زبان را رها کردیم، بدبخت شدیم. ناخودآگاه چیزی گفتیم و دل کسی را شکاندیم. آن‌ها وقت حالا بیا و درست کن.

قوام نداشتن اعمال خیر تا لحظه‌ی آخر عمر

آقا می‌فرمودند: تمام اعمال خوب و خیر، تا لحظه‌ی ای که از دنیا نرفتیم، هنوز سفت و محکم نشده؛ چون امکان دارد با یک عمل بد بزنیم همه را تخریب کنیم. موقعی که به سلامت از دنیا رفتیم، آن موقع دیگر محکم شده است و إلا تا آن لحظه‌ی آخر هیچ کس نمی‌تواند مدّعی شود که اعمال خوب من قوام دارد و حداقل دو عمل خویم مانده است. گاهی یک لحظه غفلت می‌کنیم، زبانمان را رها می‌کنیم، شوخی می‌کنیم و دل کسی را می‌شکانیم، هر چه درست کرده بودیم، خراب می‌کنیم. تازه باید بنشینیم بر سر خودمان بزنیم که چرا این حرف را زدیم، چرا دل کسی را شکاندیم و

لذا چون اولیاء خدا می‌دانند که اعضاء و جوارح برای خودشان نیست، پس طلب‌کار هم نیستند و برای همین اعمال خیر را فرض می‌دانند، همان‌طوری که دوری از شرّ را هم فرض می‌دانند. نه این که بگویند: من شروری را انجام دادم، ولی با این عمل خیری که انجام دادم، تمام آن‌ها از بین می‌رود!

خدعه‌ی تفکر و توقع پاک شدن تمام بدی‌ها با یک عمل خیر!

یکی از مطالب خدعه‌ی تفکر برای انسان‌ها همین است که توقع دارند با یک عمل خیر، شرورشان پاک شود. بعضی‌ها که مؤمن هستند و به ظاهر شرّی انجام نمی‌دهند، اما طلب‌کار می‌شوند؛ می‌گویند: آن هم خدعه‌ی بزرگی است که شاید بزرگ‌تر از این هم باشد. اما این فرد خودش می‌داند شرّ است، ولی می‌خواهد با یک عمل خوب، همه‌ی آن شرارت‌ها از بین برود.

او فکر کرده که همه چیز برای خودش است، می‌گوید: من که انفاق کردم، من که دست کسی را گرفتم، من که حتی وقتی دست راستم می‌دهد، دست چپم هم خبردار نمی‌شود (همان تعبیری روایی که داریم) و ... ، معلوم است که خدا باید اعمال زشت من را از بین ببرد. یعنی با خدا طلب‌کارانه و معامله‌گرانه حرف می‌زنند. لذا معلوم می‌شود که آن کار خیرمان هم خیر نیست، آن را هم برای خودمان می‌خواهیم و داریم معامله می‌کنیم.

به جای این که بگویم: «پروردگار عالم چقدر کریم است که بعد از این همه شرارت‌ها، دبی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها اجازه داده که من کار خوب انجام بدهم. خاک بر سر من، خدا این‌قدر اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین بود؟! و ...»؛ با خدا طلب‌ها، کارانه برخورد می‌کنم.

به نوع نگاه‌ها، دقت کنید. نگاه یکی این است که لطف خدا شامل حال من شد، ممنونم. من نمی‌دانم با همه‌ی این بدی‌ها و زشتی‌ها، هایم چقدر تو کریمی، بزرگواری که باز اجازه می‌دهی من کار خوب انجام بدهم. با آن حال من، تو اصلاً نباید اجازه می‌دادی. نباید وسایلیش را فراهم می‌کردی که کار خوب انجام بدهم و اما یکی دچار خدعه و تفکری می‌شود و با انجام یک عمل خیر، طلب‌ها، کار می‌شود که تمام اعمال شرش از بین برود.

روزی که مکرها و خدعه‌های این دنیا، سودی برایمان ندارد

لذا خوب است در این آیه و شریفه که در سوره‌ی طور هست، دقت کنید که می‌فرماید: «یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئاً و لا هم ینصرون»؛ روزی که مکر و تدبیر و خدعه‌شان به کارشان نمی‌آید و هیچ کس آن‌ها را یاری نمی‌کند.

فرمودند: این فقط برای کفار نیست. یک موقع می‌آید که می‌بیند دستش خالی است، اما در دنیا تصور می‌کرد چه پرونده‌ای دارم، در حد معصوم نباشد، شاید تالی‌ها، تلو معصوم باشد، حالا اگر تالی تلو معصوم هم نبود، یک چیزی در آن حدود هست، من خیلی کار کردم، من برای دین خیلی قدم برداشتم. بعد می‌آید می‌بیند هیچی نیست و خالی خالی است. لذا این همان خدعه است که دیگر هیچ یآوری هم نخواهد داشت، و لا هم ینصرون»؛

به تعبیر عامیانه چنین کسی در تخیل غوطه خورده بود، فکر می‌کرد دیگر کسی شده و در حالی که اگر خوبی‌های هم بوده، باز لطف، محبت و بزرگواری بوده. اما او به جای تأمل در این مسئله که تمام این‌ها لطف خدا بود، از خدا طلب‌ها، کار می‌شود که با یک کار خیر من، تمام شرارت‌ها، هایم پاک شود. در حالی که من اصلاً نباید کار شرعی انجام می‌دادم.

من باید به خودم نهیب بزنم: تو غلط کردی با این اعضاء و جوارح که امانت خدا بود و خدا فرمود: این امانت را حفظ کنید و به غیر ندهید، خیانت کردی و برای دشمن خدا بردی (خدا و عدوی و عدوکم»؛ فرمود) و در غیر طاعت خدا خرج کردی. نه این که بگویم: وقتی یک عمل خیر انجام دادم، باید تمام بدی‌ها، هایم از بین برود. این، همان خدعه است، «یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئاً و لا هم ینصرون»؛

اگر جایز بود باید خودکشی می‌کردیم!!!

در جلد 72 بحارالانوار، پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ یُحَقِّرُ الْاَمَانَةَ حَتّٰی یَسْتَهْلِكَهَا اِذَا اسْتَوْدَعَهَا»؛ از ما نیست کسی که امانت را بی‌اهمیت و کوچک شمارد و بدین سبب، امانتی را که به او سپرده شده، ضایع گرداند.

همین اعضاء و جوارح هم امانت الهی است، خداوند هم فرموده: «اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا»؛ لذا باید امانت را به اهلش برسانیم.

اما این اعضاء و جوارح پیر شد، از بین رفت، در راه اطاعت خدا از بین رفت، در گناه از بین رفت! انسان باید دو دستی بر سر خودش بزند.

یادم نمی‌رود، فردی در محله‌ی ما، می‌خواست در زمان طاغوت، سال 55، خودکشی کند. خدمت یکی از اولیاء خدا آمدند و گفتند: این‌گونه است. آن موقع، بعضی از این لات و لوت‌ها یک مقدار معرفت داشتند. هر کس می‌رفت، حرفش را قبول نمی‌کرد و می‌خواست خودش را بکشد. آن ولیّ خدا رفت و به او گفت: من نمی‌گویم خودکشی نکن، اما اول چند جمله بشنو، بعد خودکشی کن. مطالبی گفته بود و او را آرام کرده بود، بعد به او گفته بود: تو نباید برای این که فلان دختر را به تو ندادند، خودکشی کنی، اگر خودکشی جایز بود، انسان باید خودکشی کند که چرا این همه از وقت و زمانم را برای دختری گذاشتم که اگر به من

می&zwj& دادند شاید این&zwj& طور و آن&zwj& طور می&zwj& شد.

ایشان یک مقداری از نکات را هم برای او گفته بودند. اولیاء خدا می&zwj& فهمند. به او گفته بود: یادت هست وقتی جواب نامه&zwj& ات را داد، به تو گفت: من این&zwj& طوری نمی&zwj& خواهم و می&zwj& دانی که او از همین الآن غد است و وقتی با او ازدواج می&zwj& کردی، چه می&zwj& شد؟!

آن شخص مانده بود و گفته بود: آقا! شما از کجا نامه را می&zwj& دانید، هیچ کس نمی&zwj& دانست. آقا فرمود: تو با آن چه کار داری، شاید اصلاً آمده با من مشورت کرده و نامه داده! آقا این&zwj& طوری شوخی کرده بود که او بخندد.

بعد آقا فرمود: بیچاره او به درد تو نمی&zwj& خورد. اگر خودکشی جایز بود، تو باید خودکشی می&zwj& کردی که چرا وقتت را از دست دادی.

جمله&zwj& ی عجیبی است، ما آن زمان نفهمیدیم که آقا چه می&zwj& گویند. بعدها فهمیدیم که عجب جمله&zwj& ای گفتند.

لذا پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمودند: لاَ يُؤْمِنُ مَنْ يُحَقِّرُ الْأَمَانَةَ حَتَّى يَسْتَهْلِكَهَا إِذَا اسْتَوْدَعَهَا؛ از ما نیست کسی که امانت را بی&zwj& اهمیت و کوچک شمارد تا از بین برود. لذا منظور آقا هم این بود که به آن فرد بگویند: عمر خودت را از بین بردی و هلاک کردی. اگر انسان واقعاً بفهمد، جدی اگر جایز بود باید خودکشی می&zwj& کرد که خاک بر سر من که عمرم را برای هیچ و پوچ هدر دادم و اعضاء و جوارحم را در راه دیگری خرج کردم و خیانت در امانت کردم. پروردگار عالم این&zwj& ها را خلق کرده و من حتی یک بند انگشت و یکی از سلول&zwj& های بافت پوست خودم را هم نمی&zwj& توانم خلق کنم، آن&zwj& وقت این&zwj& ها را در جای دیگری خرج کردم و حالا مدعی هستم که اگر یک عمل خیر انجام دادم، همه&zwj& ی بدی&zwj& ها باید از بین برود. من به امانت، خیانت کردم.

کسی که به دیگران مکر می&zwj& کند، حتماً به خودش هم مکر زده!

دومین مسئله که گذرا بیان می&zwj& کنم و در جلسات بعد در آن&zwj& ها بحث می&zwj& کنیم. همان&zwj& طور که بیان کردیم، از ردائیل قوه&zwj& ی عاقله، مکر و حيله است که اولین مورد مکر به خود است که نکاتی را بیان کردیم و دومین مطلب، مکر و حيله به دیگران است.

عزیزان من! آن کسی که به خودش خدعه و مکر نکرد، بدانید به دیگران هم خدعه و مکر نمی&zwj& کند. کسی که به دیگران مکر می&zwj& زند، برای این است که اول به خودش مکر زده است (همان نکاتی که از اول بحث بیان کردم که انسان چگونه به خودش مکر می&zwj& کند) و غافل است. لذا چنین کسی مسلمان نیست.

در اصول کافی است که پیغمبر اکرم، محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: لاَ يُؤْمِنُ مَنْ مَكَرَ مُسْلِمًا؛ کسی که نسبت به مسلمانی، مکر و حيله زند، از ما نیست.

مگر می&zwj& شود کسی مسلمان باشد، اما به دیگران، مکر کند و حيله زند. ما فقط حيله&zwj& ی در جنگ داریم که تازه آن هم شرایط دارد. چون می&zwj& دانیم دشمن دارد مکر می&zwj& کند، ایراد ندارد. اما اسلام آن&zwj& قدر ظریف و زیبا وارد شده که ما نمی&zwj& توانیم به اموال دیگران خیانت کنیم. در بحث خارج فقه&zwj& مان که مبحث دیات است، به این رسیدیم که اگر کسی مسلم نبود و خمر و خنزیر داشت که خرید و فروش و اکل این&zwj& ها چون نجس هستند، برای مسلم حرام است و پس&zwj& ماندنی هم ندارد. اگر غیر مسلم، نصارا و یهود (لفظ قرآن به جای مسیحی و کلیمی) سائر این&zwj& ها را داشت، یعنی در مزرعه&zwj& ای با پوشش بود که در بین مسلمین ترویج نشود و کسی از مسلمانان برود و به اموال آنان خیانت کند، باید دیه بپردازد.

ببینید اسلام چقدر ظریف و دقیق است. ای کاش همه می&zwj& دانستیم. مخصوصاً کسانی که دنبال حقوق بین الملل هستند و چرندیات می&zwj& گویند و به قول امام&zwj& المسلمین با دست بند زدن به بچه 5 ساله، چهره اصلی خودشان را نشان دادند و هیچ کسی هم صدایش در نمی&zwj& آید. اما اگر در ایران کسی هزاران خیانت کند و یک روز او را بگیرند، ببینید چه قیامتی می&zwj& شود، هم از طرف مزدوران داخلی&zwj& شان و هم خارجی&zwj& ها. اما هیچ&zwj& کدام از این نامردهایی که در داخل بودند، نگفتند: چرا این&zwj& ها به یک بچه پنج&zwj& ساله

دست‌بند زدند! مگر بچه پنج ساله هم امنیت را به هم می‌زند؟!

لذا می‌فرمایند: حتی به اموال آن غیر مسلمین هم نمی‌توان خیانت کرد. حضرت هم فرمودند: آن کسی که مکر به مسلمانی بزند، از ما نیست.

لذا مکر به دیگران نوع دوم است که حالا نکات بیشتری را در جلسات آینده بیان خواهیم کرد. پس این‌ها از ردائل تفکر است که در مورد درمانش هم صحبت می‌کنیم. آرام آرام جلو می‌رویم که اخلاق علمی عملی تبیین شود. این قوه‌ی تفکر و عاقله، بیماری و ردائلی دارد که یکی از آن‌ها همین خدعه و مکر است، مکر به خود در مرحله‌ی اولی است که شقوقی را دارد و من دو مورد از آن را بیان کردم و حالا به مناسبت بیان خواهیم کرد و نوع دوم مکر به دیگران است که اسلام با آن مخالف است و حتی امیرالمؤمنین هم فرمودند: اگر به مکر بود، من می‌توانستم مکارترین باشم. اصلاً مکر در باب لغت و اصطلاح چیست؟ زیرکی و فطانت در برابر مکر و خدعه چیست؟ مرز آن‌ها چیست؟ که انشاءالله در جلسه‌ی آینده بیان خواهیم کرد.

مؤمن، اهل مکر نیست و مرز مکر و زیرکی را می‌داند

ما باید مرز بین کفر و اسلام، خدعه و مکر با زیرکی و فطانت را بدانیم و اگر ندانیم، گاهی به اشتباه می‌افتیم. مؤمنی که سیاس کیاس است، یکی از خصایصش این است که به جایی می‌رسد که مرزها را می‌شناسد، مرز بین کفر و اسلام، مرز بین خدعه و زیرکی، مرز بین مکر و فطانت و ... را متوجه می‌شود و آن موقع است که سیاستمدار خوبی هم می‌شود.

امام راحل عظیم‌الشائمان - که فردا شب بحث انقلاب است و بنده مطالبی را راجع به انقلاب و آینده‌ی آن بیان می‌کنم - هیچ موقع اهل مکر نبود، اما سیاس کیاس بود. مرز را می‌شناخت. مؤمن این‌گونه است. خدا مؤمن را هدایت می‌کند.

کد« لطف خداست»!

ما باید این‌ها را در مباحث اخلاق بدانیم که همگی لطف خداست. اما همان‌طور که بیان کردم: وقتی ما این‌ها را بدانیم و عمل هم کنیم، نباید مغرور شویم، باید بدانیم همه از ناحیه‌ی خدا و لطف اوست. دائم این« لطف خداست» را به عنوان کد ذهنی‌مان داشته باشیم تا کمتر فریب بخوریم. اگر تمام این مطالب را از لطف خدا دیدیم، غره نمی‌رویم.

غربت امام زمان و سربازگیری از امتش

لطف خداست که ما را با امام زمان آشنا کرده، لطف خداست که ما در این زمان امامت آقا جانمان، حضرت حجت به دنیا آمدیم، لطف خداست که به ما یاد دادند و گفتند: هر ساعت سه دعای سلامتی برای امام زمان بخوانید، هر شب با آقا جان حرف بزنید، آرامش بگیرید، عنایت می‌کنند و لطف آقا جان هم شامل حالتان می‌شود.

السلام علیک یا مولای یا بقیة الله

چقدر خوب است که انسان دائم آقا جان را صدا بزند. خدا گواه است چنین کسی روحش لطیف می‌شود. اصلاً هیچ چیزی به انسان ندهند، همین که اجازه دادند ما یادمان نرود و با آقایمان هر شب حرف بزنیم، خودش همه چیز است. مگر در این عالم چند نفر، هر شب با آقا حرف می‌زنند؟! ممنونیم، محبت و لطف شماست. عنایت شماست می‌دانیم.

من وقتی به خودم نگاه می‌کنم خجالت می‌کشم که اسم شما را به زبان بیاورم. زبان گنه‌کار می‌تواند؟! اما نمی‌دانم شما چه کار می‌کنید که من یادم می‌رود گناه کردم. این‌قدر کریم هستید.

قربانت بروم، چقدر کریم هستی. دیگر همین است، وقتی کسی تجلی اسماء و صفات خداست، معلوم است چه می‌شود. آن هم بالاترین حجت خدا که جد مکرّمش هم فرمود: «لو ادرکته لخدمته مادام حیاتی».

آقا جان! ممنوت هستیم که در زمان امامت شما به دنیا آمدیم. خداوند همه؛zwjn می ما را جمع کرد، میلیاردها میلیاردها میلیاردها ... میلیاردها را جمع کرد، خطابی کرد که همه شنیدند، فرمود: الست بریکم، اولیاء خدا فرمودند: معلوم نیست ما چه بلی؛zwjn ای گفتیم که خدا ما را انتخاب کرد که در این دوران باشیم. چرا ما هزار سال پیش دنیا نیامدیم؟!

آقا جان! وقتی برای زمان امامت شما انتخاب شدیم، چون یک امام است و یک امت؛ یعنی حداقل بناست که امت تو باشیم. وای بر من که هنوز نشدم

آقا چون می؛zwjn ببیند که خودش غریب و تنهاست، بالاخره ما هم خطا می؛zwjn کنیم، می؛zwjn گوید: خدایا! اگر بناست این؛zwjn ها هم بروند، من که دیگر امتی ندارم. این؛zwjn ها را به خاطر من حذف نکن و خطاهایشان را ببخش و ببوش، یا ستارالعیوب. اگر این؛zwjn ها هم از بین بروند، من دیگر امتی ندارم و امام تنها می؛zwjn شوم.

شاید آقا جان به پروردگار عالم بیان فرمایند: خدایا! من از این امت تازه سرباز هم می؛zwjn خواهم. بناست از این؛zwjn ها سرباز درست شود، یخرج الحی من المیت شود. لذا این؛zwjn ها را از من نگیر. لذا خدا هم می؛zwjn گوید: اختیار را در دست تو دادم، تو یدالله، عین الله هستی، هر چه خواستی. یک موقع می؛zwjn بینی همان شب، ما اصلاً حواسمان هم نیست، یادمان می؛zwjn افتد مسواک نزدیم، بعد می؛zwjn رویم مسواک می؛zwjn زنیم، وضو می؛zwjn گیریم و یک؛zwjn باره می؛zwjn بینیم یاد آقا آمد و می؛zwjn گوئیم: السلام علیک یا مولای یا صاحب العصر و الزمان. انگار یکی زبانمان را چرخاند. قربانت بروم ممنون این کرامات و محبتتیم. آقا جان! ما لیاقت نداریم، دلمان برای می؛zwjn سوزد، معلوم می؛zwjn شود خیلی غریبی.

عرض من این است: آقا جان! معلوم است که خیلی غریب هستی که به من بدبخت و بیچاره دل خوش کردی. این؛zwjn قدر کریم هستی که می؛zwjn خواهی من برگردم و یک روزی سربازت شوم و حرّ تو شوم. اگر در کربلا، ابی؛zwjn عبدالله یک حرّ داشت، تو می؛zwjn خواهی حرّ ها داشته باشی. این؛zwjn قدر کریم هستی، محبت داری و بزرگواری.

من خجلم. نمی؛zwjn دانم چه بگویم. آقا جان، چشمم را بستم، زبانم را می؛zwjn دانم خودت اجازه دادی باز شود، آقا جان اگر یک روزی توفیق شود این چشم به جمال نورانی شما بیافند، دیگر لال می؛zwjn شوم و نمی؛zwjn توانم حرف بزنم. قربانت بروم ممنونم که با همه؛zwjn ی بدی؛zwjn ها و پلشتی؛zwjn هایم، اجازه دادی این زبان باز شود و اسم زیبای شما را بیاورم.

علامه حلی می؛zwjn فرمود: وقتی کسی اسم حجّت خدا را بر زبانش جاری کند، ملائکه توجّه می؛zwjn کنند، می؛zwjn گویند: این کیست که اسم حجّت خدا را آورده و دارد با حجّت خدا صحبت می؛zwjn کند.

آقا جان ممنونم که اجازه دادی من اسم شما را بر زبان جاری کنم، ممنونم که از خدا اجازه گرفتی که با تو حرف بزنیم، گفتی خدایا من تنها و غریبم. آقا حالا که این؛zwjn طور لطف، محبت کردی و آقایی می؛zwjn کنی و عادتتان احسان و سچیتان کرم است، قادر هستی، کاری کن که خوب شوم، دیگر آدم شوم، درست شوم، سمت گناه نروم، حالم حال خوبی باشد. سمتی نروم که وقتی پرونده؛zwjn ام را به شما می؛zwjn دهند، قلبت بشکند، اشکت جاری شود و به خاطر من نامرد اشک بریزی. آقا کاری کن مرد شوم، آدم شوم، درست شوم، به سمتت بیایم. شما می؛zwjn توانی، این؛zwjn طور تغییر بده.

آقا جان! اولیاء فرمودند: شب قدر که مقدّوات به دست حجّت خدا امضاء می؛zwjn شود، شما بگوئید: یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبر اللیل و النهار، یا محول الحول و الاحوال، همان دعایی که سال تحویل می؛zwjn خوانید را بخوانید. شما در من تحوّل ایجاد کن، حالم را حال خوب کن، بعد تبدیل به احسن حال کن و من را از حسن به احسن ببر. شما می؛zwjn توانی، شما قادری. اگر من به خودم باشد، نمی؛zwjn توانم. اما قربانت بروم، شما می؛zwjn توانی، دست من را بگیر.

آقا جان به جان مادرت نرجس خاتون قسمت می؛zwjn دهم، به جان آن مادری که این؛zwjn قدر این وجود نازنین، طیبّه و طاهره و زکّیه و حمیده هست که خدا او را انتخاب کرد که شما را در رحم او پرورش دهد، به حقّ آن مادر بزرگوارت نرجس خاتون قسمت می؛zwjn دهم دست من را بگیر. آدمم کن آقا جان.

بیان کردم کلید ورود به قلب آقا جان، مادرشان حضرت نرجس خاتون هستند. وقتی اسم مادرشان را می‌زنم؛ آورید برای مادرشان فاتحه بخوانید و بگویید: به جان مادرت قسم. اگر یک قطره اشک هم بریزید که اکسیر رحمت است. سعی کنید اشک بریزید.

اگر یک موقعی هم اشکتان جاری نشد، بگو: آقا جان به حقّ آن دو بانویی که بسیار دوستشان دارید، یکی عمه جانتان هست، به حقّ مصائب عمه جانتان زینب. یکی هم مادرتان، آن هم پهلوی شکسته؛ تان زهراست، آقا جان به حق این روزهای آخری که مادر در بستر است، ...